

تحلیل تطبیقی درونمایه‌های ادبیات پایداری در اشعار سلمان هراتی و بدرشاکر السیاب با تکیه بر «أنشودة المطر»

حسین شمس آبادی
دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری
راضیه کارآمد*

چکیده

این نوشتار انعکاس درونمایه‌های ادبیات پایداری را در آثار سلمان هراتی و «أنشودة المطر» بدر شاکر السیاب به صورت تحلیلی - توصیفی مورد بررسی قرار می‌دهد. این دو شاعر به وطن خویش عشق ورزیده و آن را ستوده‌اند و سلمان هراتی عقل و عشق و دین را در ستایش وطن در هم آمیخته است. بدر شاکر السیاب و سلمان هراتی به فردایی بهتر امیدوار هستند و این باور را در اشعارشان انعکاس داده‌اند. سلمان هراتی با زبانی تند و شدید از غفلت و رفاه‌طلبی مردم انتقاد می‌کند و السیاب با بهره‌گیری از نماد و مظاهر طبیعی به توصیف جامعه‌ظلمت‌زده خود می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات پایداری، بدر شاکر السیاب، سلمان هراتی، درونمایه‌های ادبیات پایداری.

مقدمه

ادبیات پایداری، همان فریاد شجاعانه در چهره ظالم و صیحه مظلوم در صورت غاصب مستبد است. ادبیات پایداری از فرزندان ملت می‌خواهد که ننگ را نپذیرند. بذر ادبیات پایداری در سرزمینی می‌روید که از خفقان و اختناق لبریز شده است. این ادبیات می‌کوشد تا شعله امید به آزادی را در دل مردم زنده نگه دارد و از منافع مادی و معنوی و کرامت انسان دفاع کند. ایران و کشورهای عربی هر دو به نوعی استبداد و جنگ را تجربه کرده‌اند؛ بنابراین می‌توان شباهتهایی را در آثار شاعران و نویسندگان آنها پیدا کرد؛ سلمان هراتی شاعر ایرانی و بدر شاکر السیاب شاعر عرب در این حوزه دارای آثار ادبی هستند. این نوشتار درونمایه‌های ادبیات مقاومت را در شعر «انشوده المطر» السیاب بررسی می‌کند و به تمام آثار سلمان نظر دارد.

سلمان هراتی در سال ۱۳۳۸ در روستای مرزدشت تنکابن زاده شد و در سال ۱۳۶۵ بر اثر سانحه رانندگی در مسیر لنگرود درگذشت. سلمان در پیدایش شعر انقلاب و دفاع مقدس نقش داشت. او شعر را برای ادای تعهد اجتماعی و حتی گاه سیاسی خود می‌دانست. آثار منتشر شده سلمان هراتی عبارت است از: از آسمان سبز، دری به خانه خورشید، از این ستاره تا آن ستاره، گزیده ادبیات معاصر، مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی با مقدمه قیصر امین پور (کاظمی، ۱۳۹۰: ۳۲۱).

بدر شاکر السیاب در سال ۱۹۲۶م در عراق در روستایی به نام جیکور به دنیا آمد. او وارد دانشسرای عالی شد و به تحصیل در رشته ادبیات عرب روی آورد. پس از آشنایی با ادبیات غرب، رشته خود را به زبان انگلیسی تغییر داد. او طعم تنهایی و غربت و دوری از وطن را چشید. دوران زندگی وی با استبداد نوری سعید در عراق مقارن بود. «انشوده المطر» او در معانی عمیق و رمزهای پیچیده سروده شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۳۳ - ۱۴۰).

نکته برجسته در شعر «انشوده المطر» تکرار واژه «مطر» است که این تکرار بیانگر این است که شاعر در انتظار باران رهایی است؛ چرا که بارانی که السیاب مطرح می‌کند، معنایی همسو با معنای قرآنی آن دارد. واژه مطر در آیات قرآن، باران عذاب و هشداردهنده برای ظالمان است: «و أمطرنا علیهم مطراً فساء مطر المُنذرین» (شعراء/۱۷۳ و نمل/۵۸) و یا «و لقد أتوا علی القریه الّتی أمطرت مطر السوء (فرقان/۴۰)؛ اما «غیث» به

معنی باران، که در قرآن به کار رفته، باران رحمت الهی است. بنابراین گویا به نظر می‌رسد که سیاب از روی عمد از واژه «مطر» استفاده کرده است که مجازات شدن ظالمان را نوید دهد و «باران در نزد سیاب انقلابی است که ظلم را از بین می‌برد و آلودگیهای جامعه را می‌شوید و زندگی‌بخش است. رستاخیز است که می‌تواند به زندگی اجتماعی و سیاسی، که از دید سیاب مرده است، حیاتی دوباره ببخشد و زندگی پاک سیاسی و اجتماعی، عقلانی و آکنده از تفکر را زنده کند» (کمال‌زکی، ۱۹۹۱: ۲۵۸ - ۲۶۲). در شعر سلمان هم تکرار وجود دارد؛ مثل تکرار حرف نون در این عبارت: اینجا زیر نور نئون آسمان پیدا نیست (هراتی، ۱۳۸۸ الف: ۶۶).

این نوشتار با روش تحلیلی-توصیفی در پی پاسخ به پرسشهای زیر است:

۱. درونمایه‌های ادبیات پایداری در شعر «آنشوده المطر»، بدرشاگرد سیاب و اشعار سلمان هراتی چگونه بروز و ظهور یافته است؟
۲. چه شباهتهایی در بروز و ظهور درونمایه‌های ادبیات پایداری در شعر دو شاعر با زبان و ملّیت مختلف به چشم می‌خورد؟

ضرورت و پیشینه پژوهش

مفهوم مقاومت و پایداری، در فرهنگ ملّتها عام است؛ زیرا مقاومت نوعی واکنش در برابر مهاجم است و ایران و کشورهای عربی هر دو با مقاومت و پایداری بیگانه نیستند و آن را تجربه کرده‌اند و ادبیات هر دو کشور از این مفاهیم سرشار است. برای فارسی‌زبانی که با ادبیات عربی آشنایی دارد، آشنایی با انعکاس مضمونهای ادبیات پایداری در آثار نویسندگان این دو سرزمین و مقایسه این مضمونها در آثار آنها، موضوعی است که می‌تواند در خور توجه و جالب باشد. «بررسی محتوایی و تصویری شعر سلمان هراتی در مجموعه آسمان سبز» عنوان مقاله‌ای است از دکتر غلامرضا رحمدل و «نوآوریهای سلمان هراتی در پردازش نمادهای دفاع مقدس» از دکتر محمدرضا یوسفی و صدیقه رسولیان آرانی است که به تحلیل و بررسی نمادها و کاربرد آن در اشعار سلمان پرداخته است. «مبارزه و پایداری در شعر بدرشاگرد سیاب (با تکیه بر «آنشوده المطر»)» عنوان مقاله‌ای است از دکتر امیرحسین رسولنیا و مریم آقاجانی که درونمایه‌های ادبیات پایداری را در تابلوهایی مختلف برای مخاطب ترسیم کرده است. بدرشاگرد سیاب با شاعران فارسی‌زبان دیگری مقایسه شده است مانند «بررسی تطبیقی

اشعار بدر شاکر و نیما یوشیج» از دکتر علیرضا محمدرضایی و سمیه آرمات و «تقابل شهر و روستا در شعر معاصر عرب و فارسی بویژه در آثار بدر شاکر السیاب (شاعر عرب) و قیصر امین‌پور (شاعر پارسی‌گوی)» از جواد قربانی و رسول عباسی. در این پژوهشها جای تطبیق اشعار سلمان هراتی و بدر شاکر السیاب خالی است که این نوشتار بر آن است این جای خالی را پر کند.

ادبیات پایداری

توجه به ادبیات پایداری و آشنا کردن مردم با مفاهیم، الگوها و موارد مربوط به آن، یکی از بایسته‌ترین و ارزشمندترین وظایفی است که هر ملت و قومی باید به آن بپردازد. نوشته‌ها و سروده‌هایی که مبارزه ملت‌ها را در برابر عوامل استبداد داخلی و خارجی و تجاوز بیگانگان نشان دهد در حوزه ادب پایداری جای می‌گیرد.

ادب پایداری به مجموعه آثاری گفته می‌شود که درونمایه آن با تکیه بر ویژگی ملیت یا دین، انسانها را به دفاع و مبارزه در برابر هر نوع استبداد، تحقیر، بندگی و بردگی ترغیب و تشویق کند یا صحنه‌های نبرد و تبعات آن را توصیف نماید (مکارمی‌نیا، ۱۳۸۳: ۱۲).

ادب مقاومت در مفهوم امروزی خویش بعد از جنگ جهانی دوم و با انحصارطلبی دولتهای امریکایی و اروپایی شکل گرفت. حوادث قرن بیستم مانند شکل‌گیری رژیم صهیونیستی و اشغال فلسطین و تهاجم به کشورهای اردن، سوریه، لبنان و مصر و انقلاب اسلامی ایران باعث آفرینش آثاری در حوزه ادبیات مقاومت ملل شرقی و اسلامی شد. گرچه هر اثری را که گزارشگر کارهای قهرمانی باشد نمی‌توان در حوزه ادب پایداری شمرد؛ زیرا قصه قهرمانی و قصه پایداری مترادف نیست؛ اما اگر در هر اثر ادبی، یک قهرمان، نمودگار پایداری نیز باشد از زیباترین آثار ادبی است مشروط بر اینکه توان فنی نویسنده آن را به پایگاه عمل انسانی پخته‌ای رسانده باشد (شکری، ۱۳۶۶: ۱۹). شعر مقاومت فلسطین و شعر دفاع مقدس ایران به عنوان بخشی از ادبیات پایداری ملل در انعکاس اوضاع و احوال خاص جبهه‌های نبرد با متجاوز، نقش بسزایی داشت. «نقش ادبیات مقاومت فلسطین به طور کلی برانگیختن، بسیج کردن، ایجاد هوشیاری قومی، وطنی و گرایش اندیشه عمومی به سمت قیام است که به مبارزه کمک می‌کند» (کنفانی، ۱۹۶۸: ۵).

ویژگیها و شاخصهای ادبیات پایداری عبارت است از: ترسیم چهره رنج کشیده و مظلوم مردم، دعوت به مبارزه، بیان جنایتها و بیدادگریها، القای امید به آینده و پیروزی موعود، ستایش آزادی و آزادگی، ستایش سرزمین خود، طرح بی‌هویتی جامعه، طرح نمادهای اسطوره‌ای ملی و تاریخی، بزرگداشت مقام شهدا، اعتراض، وطن‌ستایی، گریز از تجمل و عافیت‌طلبی و ...

در این مقاله برخی از این شاخصها و درونمایه‌ها در شعر «أنشودة المطر» و در اشعار سلمان هراتی بازگو می‌شود که این درونمایه‌ها عبارت است از: وطن‌ستایی و ستایش سرزمین خود، امید به آینده، ترسیم جامعه ظلمت‌زده و مبارزه با بی‌هویتی و غفلت مردم، طرح نمادها و اسطوره‌های ملی و تاریخی.

وطن‌ستایی و ستایش سرزمین خود

شعرهای «دوزخ و درخت گردو»، «از بی‌خطی تا خط مقدم»، «در کوچه‌های گریه و هیچ»، «پاسخ یک نامه» سلمان هراتی به موضوع وطن اشاره می‌کند. وطن در شعرهای سلمان هراتی به اعتبار ارزشها، باورها و ایجاد حادثه‌ای بزرگ - انقلاب، شهادت و ایمان - اعتبار یافته است. تلفیقی از عشق و عقل در ذهن هراتی، وطن را هویت می‌بخشد و اسطوره‌های ذهنی او نیز همانها است که با باورها و ارزشهای متعالی شاعرانه پیوند یافته است. امام، پوریای ولی، علی(ع) و نمادهایی چون دریا، آفتاب، جنگل و درختان ترجمان گستره روحی شاعر است (کریمی‌لاریمی، ۱۳۸۸: ۸۰ و ۸۱). نگرش سلمان نسبت به وطن با نگرش بسیاری از شاعران متفاوت است. او وطن را به گونه دیگری می‌بیند و ارادت و عشق خالصانه خود را نسبت به میهن خود با زبان رسای شعر باز می‌نماید و وطن را چون موجود جاننداری می‌پندارد که با آن سخن می‌گوید. او مرگ را در کنار وطن، زندگی می‌پندارد و این نگرشی است ماندگار که شاید بتوان گفت شاعران عصر پیشتر به آن کمتر توجه کرده‌اند. او در مورد وطن اینگونه می‌سراید: «بگذار گریه کنم / نه برای تو / که عشق و عقل در تو آشتی کرده‌اند / که دستهای تو سبز است / و آسمان تو آبی / و پسران تو / مردان نیایش و شمشیرند». از دیدگاه سلمان، دو ناساز عقل و عشق در ایران‌زمین می‌تواند در کنار یکدیگر زندگی کند. او مویه می‌کند برای وطنی که دستهای آن سبز است و آسمان آن آبی! سبز و آبی رنگهایی است بسیار ماندگار و بوی زندگی را می‌توان در آن حس کرد. استفاده از این رنگ در شعر موجب



می شود امید به زیستن در همه جا سایه گستر باشد. همچنین او مردان ایران را، مردان نیایش و شمشیر می داند.

« دوست دارم تو را / آنگونه که عشق را / دریا را / آفتاب را / کی می توان از سادگی تو گفت ».

سلمان، وطن را به همان اندازه دوست دارد که عشق، دریا و آفتاب را و قطعاً دلیل دوست داشتن وی، همین سادگی وطن است و سلمان وطن را عشق می خواند: «ای وطن من، ای عشق / ای ازدحام درد / جان من از بی دردی / درد می کند».

عشق و درد از دیدگاه سلمان، هر دو همزاد است و سلمان وطن را عشق و یا ازدحام درد می پندارد که نشان از اندیشه والای شاعر دارد (شفیعی، ۱۳۸۷: ۳۳ - ۴۰).

همان طور که اشاره شد، یکی از زمینه های تفکر در شعر پایداری وطن دوستی است. سرزمین برای شاعر همه چیز است؛ محمل خاطرات کودکی، محل عشق و ورزش های جوانی و آرامگاه سالهای کهنسالی و سالخوردگی. تطابق اندیشه های دینی و ملی با طرح روایت «حب الوطن من الایمان» از قول شارع مقدّس دین اسلام سبب شد تا ایرانیان در چشم انداز عشق به میهن، آرمانهای دینی را مدنظر قرار دهند (کریمی لاریمی، ۱۳۸۸: ۷۹ و ۸۰). زیباترین نمونه این باور، شعر «دوزخ و درخت گردو» سلمان است:

ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم / وطن من! / ای تواناترین، مظلوم / تو را دوست دارم! / ای آفتاب شمایل دریادل / مرگ در کنار تو زندگی است / ای منظومه نفیس غم و لبخند / ای فروتن نیرومند! / ایستاده ایم در کنار تو سبز و سربلند / و تو آن درخت گردو کهنسالی / و بیش از آنکه من خوف تبر را نگرانم / تو ایستاده ای (هراتی، ۱۳۸۸، الف: ۹).

او وطنش را اگرچه مظلوم می داند، آن را غیرمنفعل و پویا معرفی می کند و با عشقی سوزان و معتقدانه، مرگ را در کنار چنین وطنی، زندگی می پندارد و ایستادگی اسطوره ای آن را صمیمانه می ستاید و دلیل دوست داشتن وی همین سادگی وطن است و او خود را شاعری ساده می داند؛ چنانکه وطنش ساده و بی پیرایه است و در سرایش شعرش از درد دل خویش الهام می گیرد نه از چیز دیگر (کریمی لاریمی، ۱۳۸۸: ۸۱ - ۸۳). سلمان در بخشی از انتهای همین شعر، دریچه ای از دین به وطن می گشاید تا حس وطن دوستی را تعریف کند:

«کجای زمین از تو عاشق تر است / ای چشم انداز روشن خدا / در کجای جهان / این

همه پنجره برای تنفس باز شده است / من از تو بر نمی‌گردم تا بمیرم / وقتی خدا رحمت بی‌منت‌هایش باریدن می‌گیرد می‌گویم شاید / از تو تشنه‌تر نیافته است.»
سلمان در بخشی از شعر مظاهر ملی و دینی وطن را در هم می‌آمیزد و معجون می‌سازد که خمیرمایه تفکر وطن‌دوستی شاعران دفاع مقدس است:

«ای رویین تن متواضع / ای متواضع رویین تن / ای میزبان امام / ای پوریای ولی / ای طیب، ای وطن من! / درختان با اشاره باد / بر طبل جنگل سبز می‌کوبند / کباده بکش / علی را بخوان / صلوات بفرست» (هراتی، ۱۳۸۸ الف: ۱۵)؛ (کریمی‌لاریمی، ۱۳۸۸: ۸۷) و این قسمت شعر سلمان:

«کجای زمین از تو عاشقتر است / ای چشم‌انداز روشن خدا / در کجای جهان / این همه پنجره برای تنفس باز شده است» (هراتی، ۱۳۸۸ الف: ۱۲).

در این بخش، وطن و مضمون‌سازی و توصیف‌های آن، نمادهای پنجره و تنفس را به همراه دارد که تنفس نمادی اجتماعی و سیاسی است و پنجره دربردارنده مفاهیم دهان، راه‌های ارتباطی و شیوه‌های مختلف است و تنفس می‌تواند نماد آزادی، انتقاد، شرایط مطلوب، عدالت، زندگی راحت، ارتباط و فعالیت‌های سیاسی باشد.

سلمان نسبت به وطن و آداب و رسوم ملی هم از زاویه عشق معنوی و آسمانی می‌نگرد و وطن را به این اعتبار دوست می‌دارد که چنین مردمی و چنین انقلابی را پرورده است:

«تو را دوست می‌دارم / و بهشت زهرایت را / که آبروی زمین است / و میدانهای تو / که تراکم اعتراض را حوصله کردند / و پشت‌بامهای تو که مهربان شدند / تا من «کوکتل مولوتف» بسازم» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۳۳۲).

سلمان در شعر سپید «پاسخ یک نامه» توصیف انقلابی و حماسه‌گون از وطن ارائه می‌کند:

«وطن سید بزرگواری است / که با دستاری سبز / چون موجی در سواحل طوفانی / حماسه می‌خواند» (کریمی‌لاریمی، ۱۳۸۸: ۹۰-۱۱۵).

در مورد بازتاب وطن‌ستایی و عشق به سرزمین مادری در شعر «آنشوده المطر» می‌توان به این مطلب اشاره کرد که:

«عشق و وطن در این سرود در هم می‌آمیزد و محبوب شاعر و وطن او با هم یکی

می‌شود» (رجائی، ۱۳۸۱: ۹۰).

السیاب شعر خود را با تشبیب برای وطن آغاز می‌کند:

عَيْنَاكِ غَابَتَا نَخِيلَ سَاعَةِ السَّحْرِ / أَوْ شُرْفَتَانِ رَاحَ يَنَأَىٰ عَنْهُمَا الْقَمَرُ / عَيْنَاكِ حِينَ تَبَسِمَانِ
 تُورِقُ الْكُرُومُ / وَ تَرْقِصُ الْأَضْوَاءُ... كَالْأَقْمَارِ فِي نَهْرٍ / يَرُجُّهُ الْمَجْذَابُ وَهَذَا سَاعَةُ السَّحْرِ /
 كَأَنَّمَا تَنْبُضُ فِي غَوْرِيهِمَا النُّجُومُ» (السیاب، ۲۰۰۰: ۲۵۳). ترجمه: چشمانت جنگلی از
 درختان نخلند در آغاز صبح / یا دو ایوان بلند که ماه در دور دستشان می‌درخشد / با
 تبسم چشمان تو، تاکستان به برگ می‌نشیند / و رقص نورها چون رقص ماه در
 رودخانه است / پارو آب رودخانه را هنگام سحر به آرامی تکان می‌دهد / گویی در
 عمق آن چشمان ستاره‌ها می‌تپد.

با تأملی در این بخش می‌توان گفت که «مقصود شاعر از معشوق در آغاز قصیده،
 مادر یا روستا یا عراق یا هر سه آنها با هم است» (عباس، ۱۹۹۲: ۱۵۳).

شاعر در توصیف معشوقه، او را با طبیعت در می‌آمیزد و چشمان معشوقه‌اش را در
 کنار نخلهایی به تصویر می‌کشد که آوازه‌های کودکیش را میان آنها سر داده است.
 معشوقه شاعر، سرزمینش عراق، و منظور از چشمان، جیکور زادگاه السیاب است و این
 درواقع نوعی تشبیب برای وطن است و حرکت برگهای تاک و رقص نور دلالت بر
 زندگی، رشد، تجدد و نشاط دارد. او در ادامه باز هم معشوقه‌اش را مورد خطاب قرار
 می‌دهد؛ زیرا فعل خود را با صیغه مؤنث آورده است و می‌گوید:

أَتَعْلَمِينَ أَىَّ حَزْنٍ يَبْعَثُ الْمَطْرُ؟ / وَ كَيْفَ تَنْشِجُ الْمَزَارِيبُ إِذَا انْهَمَرَتْ؟ / وَ كَيْفَ يَشْعُرُ
 الْوَحِيدُ فِيهِ بِالضِّيَاعِ؟ / بَلَا انْتِهَاءٍ - كَالدَّمِ الْمُرَاقِ، كَالجِبَاعِ، / كَالْحَبِّ، كَالْأَطْفَالِ، كَالْمَوْتِ
 - هُوَ / الْمَطْرُ / وَ مَقْلَتَاكِ بِي تَطْيِفَانِ مَعَ الْمَطْرِ / وَ عِبْرَ أَمْوَاجِ الْخَلِيجِ تَمْسُحُ الْبُرُوقُ /
 سَوَاحِلَ الْعِرَاقِ بِالنُّجُومِ وَ الْمَحَارِ، / كَأَنَّمَا تَهَمُّ بِالشَّرِيقِ / فَيَسْحَبُ اللَّيْلُ عَلَيْهَا مِنْ دَمٍ
 دِثَارِ (السیاب، ۲۰۰۰: ۲۵۴ و ۲۵۵). ترجمه: بانوی من! می‌دانی باران می‌تواند چه اندوهی
 را برانگیزد؟ / چگونه ناودانها هق‌هق گریه سر می‌دهند وقتی باران فرو می‌ریزد؟ / و
 چه حس عجیبی به آدم تنها در باران دست می‌دهد؟ / بی‌انتها همچون خون ریخته بر
 خاک، همچون گرسنگان / چون عشق، چون کودکان، چون مرگ، و این همه / باران
 است / چشمان تو و باران سرگردانم می‌کنند / در سراسر خلیج دست آذرخش دست
 می‌سایند / بر سواحل عراق، با مرواریدها و ستارگانش / گویی خیال درخشیدن دارند /
 شب بر سواحل عراق، روکشی از خون می‌کشد.

آهنگ و واژه‌های این بخش نجوای اندوهبار عاشقی با معشوق را انعکاس می‌دهد.

رنج و غربت و تبعید و تنهایی رنگی از اندوه آرام و عمیق بر بندهای نخستین قصیده زده و همه تصاویر آن را در برگرفته است؛ گویی حزنی جانکاه با هر قطره باران فرو می بارد و احساس تباهی و حیرت بی انتها را در افسردگی تنهایی دامن می زند. این تباهی و حیرت بی منتها در تنهایی بهانه است تا شاعر از محور اول قصیده اش به محور اصلی آن منتقل شود. او بار معنای دیگری را بر باران حمل می کند و آن انقلاب و قیام در برابر حکومت ظالم و سلطه سیاسی است (رجائی، ۱۳۸۱: ۹۳).

در این مقطع شاعر خود را در چشمان معشوقه اش عراق می بیند و واژه «مقلناک» در این شعر، زادگاه شاعر جیکور است. جیکور، حکم بهشت گمشده شاعر را دارد؛ بهشتی که زمانی به مهاجرت از آن مجبور شد و همواره در آرزوی بازگشت به آنجا است و تنها راه دیدن دوباره جیکور را، رستاخیزی می داند که در پی آن ظالمان از بین بروند. گویا شاعر در موقعیتی این شعر را سروده که از زادگاهش دور بوده است.

امید به آینده

از موضوعات دیگر ادبیات پایداری، امید به آینده و فردایی بهتر با روحیه خودباوری و خوداتکایی و احیای هویت اسلامی است. سلمان در غزل «یک چمن داغ» به مردم آینده روشن و درخشان را نوید می دهد. سرچشمه این بشارت و امید باوری است که او به انقلاب دارد: «غرق غباریم و غربت، با من بیاسمت باران/ صد جویبار است اینجا در انتظار من و تو» (هراتی، ۱۳۶۸: ۸۱)؛ (کریمی لاریمی، ۱۳۸۸: ۲۲۴ و ۲۲۵). شعر، نارنجکی است که شاعر آن را بر کف گرسنه ای مظلوم می گذارد تا با خشم تمام، ضامنش را با دندان کنده به طرف ظالمان پرتاب، و از پرش ترکشهایش تمامی پیکر پلید آنها را چاک چاک کند. شعر او سفره ظالم را بی گندم و لبخند می خواهد تا خود خوشه های پربار گندم در سفره مظلومان باشد (شفیعی، ۱۳۸۷: ۹۰).

سلمان هراتی، عدالت موعود را برای خواننده تجسم می کند؛ عدالتی که دلیل جنبش و تکاپوی زمین افسرده، دادگاه محاکمه و به دار آویختن ظالمان دهر است. او، زمین را به انسانی تشبیه کرده که منتظر گامی بلند برای متحول کردن جهان است: ای دلیل جنبش زمین قسم به فجر/ تا تولد بهار عدل در جهان/ ظالمان دهر را به دار می کشیم/ گوش را به نبض تند خاک می دهیم/ گام عادل بزرگ را منتظر، شماره می کند/ در بهار، اعتراف سبز باغ را شنیده ام که می شکفت/ اذن رویش بهار را تو



داده‌ای (هراتی، ۱۳۸۸ الف: ۹۲ و ۹۳).

در منظری که سلمان ایستاده است، آن سوتر از همه کبودیها، نه بارقه و جرقه بلکه دشت، دریا و آسمان روشنی است:

فردا/ با یک زلزله صبح می‌شود/ آنگاه پیامبران/ با شاخه‌ای از گل محمدی/ به دنیا می‌گویند:/ صبح بخیر/ فردا ما آغاز می‌شویم/ فردا جنگلی از پرنده/ آسمانی از درخت/ و دریایی از خورشید خواهیم داشت/ فردا پایان بدیها است/ فردا جمهوری گل محمدی است (هراتی، ۱۳۶۸: ۳۳).

در مورد بازتاب امید به آینده در «أنشودة المطر» و دیدگاه السیاب در این محور باید گفت که جلوه امید به آینده را در این شعر می‌توان در دو مقطع مشاهده کرد: یکی در بخشی که شاعر به طرز ماهرانه‌ای صحنه تصویرسازیهای خود را عوض می‌کند و دیگری در بخش انتهایی شعر.

تَنَاءَبَ الْمَسَاءِ وَالْغَيْومِ مَا تَزَالُ / تَسُحُّ مَا تَسُحُّ مِنْ دَموعِهَا التَّقَالِ / كَأَنَّ طِفْلًا بَاتَ - يَهْدِي قَبْلَ أَنْ يَنَامَ: / بَأَنَّ أُمَّه - التِّي أَفَاقَ مِنْذُ عَامٍ / فَلَمْ يَجِدْهَا، ثُمَّ حِينَ لَجَّ فِي السُّؤَالِ / قَالُوا لَهُ: «بَعْدَ عَدِّ تَعُودٍ...» / لِأَبْدَ أَنْ تَعُودَ / وَ إِنْ تَهَامَسَ الرَّفَاقُ أَنَّهَا هُنَاكَ / فِي جَانِبِ التَّلِّ تَنَامُ نَوْمَةَ اللَّحُودِ / تَسْفُ مِنْ تُرَابِهَا وَ تَشْرَبُ الْمَطَرَ (السياب، ۲۰۰۰: ۲۵۴). ترجمه: غروب خمیازه می‌کشد و ابرها/ پیوسته اشکهای سنگین خویش را فرو می‌ریزند/ گویی کودکی پیش از خواب در بقراری هذیان می‌گوید/ که مادرش همان که از زمانی که به خود آمد/ او را ندید، و چون با لجاجت و اصرار سراغش را گرفت/ به او گفتند پس فردا بر خواهد گشت/ هم او بر خواهد گشت/ هر چند دوستان پچ‌پچ کردند که او آنجاست/ در کنار تل در گور آرمیده/ از خاک می‌خورد و از باران می‌آشامد.

در ادبیات و زبان شعری نویسندگان، اغلب شب نماد ستم و تبعیض است و این تعبیر، که شب خمیازه می‌کشد، بیانگر این است که ساعات پایانی را سپری می‌کند.

ناگهان صحنه به طرز ماهرانه‌ای به دوران کودکی شاعر بدل، و مرگ مادر در این دوران، پایان شادبها و آغاز سختیهایش قلمداد می‌شود. منظور از مادر، عراق است. شاعر با گفتن «لأبد أن تعود» اعتقاد به بازگشت حتمی دارد. مادر السیاب از دنیا رفته است و دیگر باز نمی‌گردد؛ اما وطن، مادر دوم شاعر است و حق بازگشت به آزادی از دست رفته را دارد و درواقع، وطن فرزندان بسیار دارد که در سراسر عراق زیر چکمه‌های ظلم و ستم جان می‌سپارند (رسول‌نیا، ۱۳۹۲: ۵۹).

السیاب در این بخش از کودکی، که به دنبال مادرش می‌گردد، سخن می‌گوید و ریزش مداوم باران را به هذیان طفل و نگرانش در خواب تعبیر می‌کند که جز با شنیدن صدای امیدی خوشحال‌کننده آرام نمی‌شود.

تصویر کودکی بیقرار در نبود مادر در واقع تصویر ایام کودکی السیاب است که خالی از وجود مادر سپری شد و تعبیر از این بیقراری به هذیان‌گویی، تناسبی ظریف با احوال روحی شاعر و آلام غربت و تنهایی او دارد. ابعاد شخصی این تصویر شعری، ابعاد کلی و جمعی آن را تحت‌الشعاع قرار نمی‌دهد؛ بلکه در سیر کلی قصیده احساس می‌شود که صورت جمعی کودک بویژه آن بُعد این صورت که رو به سوی آینده دارد با قدرت و هیمنه خاصی بر اندیشه شاعر سیطره یافته است (رجائی، ۱۳۸۱: ۹۲).

۷۷



در این بخش، کودک رمز نسل جدید مردم عراق است که به مرحله رشد و هوشیاری رسیده است و می‌تواند منتظر تغییر باشد. نسلهای گذشته ابرهای بی‌باران را تجربه کرده است و به قصه‌ای گوش می‌دهد که آن را باور نمی‌کند و این نکته را که سرنوشت این ملت تغییر خواهد کرد، غیرممکن می‌داند و به رغم سخن از تحوّل و تغییر و بازگشت زندگی در ته قلبش ایمان دارد که هیچ تغییری در این کشور ایجاد نخواهد شد و همه کلامش به دلیل دلداری دادن به نسل جدید آمده و خشکسالی و خشکی و ستم تقدیر این ملت است، ولی افراد نسل جدید با قاطعیت اعلام می‌کنند که مادر باید برگردد و تغییر باید ایجاد، و شب باید زایل شود.

شاعر در بخش انتهایی قصیده «أنشودة المطر» بار دیگر از امید به فردایی بهتر دم می‌زند:

أصبح بالخليج: يا خليج.. / يا واهب اللؤلؤ، و المحار، و الرّدى! / فيرجع الصدى / كأنه النّشيج / يا خليج / يا واهب المحار و الردى / و ينثر الخليج من هباته الكنار / على الرمال: رغوّة الأجاج و المحار / ما تبقى من عظام بئس غريق / من المهاجرين ظلّ يشرب الردى / من لجة الخليج و القرار، / و فى العراق ألقى أشرب الرحيق / من زهره يربّها الفرات بالندى / و أسمع الصدى / یرن فى الخليج / مطر.. / مطر... / مطر... / فى كل قطره من المطر / حمراء أو صفراء من أجنه الزّهر / و كلّ دمعته من الجياح و العراه / و كل قطره تراق من دم العبيد / فهى ابتسام فى انتظار مبسم جديد / أو حلمة تورّدت على فم الوليد / فى عالم الغد الفتى واهب الحياه / و يهطل المطر (السياب، ۲۰۰۰: ۲۵۶ و ۲۵۷). ترجمه: رو به خلیج فریاد می‌زنم: ای خلیج! / ای بخشنده لؤلؤ و صدف و

مرگ/ پژواک صدایم بر می‌گردد/ که گویی ناله‌ای حزن‌آلود است/ ای خلیج/ ای بخشنده لؤلؤ و مرگ/ و خلیج به دلیل بخشش زیادش می‌پراکند/ کف آبهای شور و صدف روی ماسه‌ها/ و آنچه از استخوانهای بینوا غرق شده بر جای مانده/ مهاجران که هنوز مرگ می‌نوشند/ از اعماق خلیج و مرداب/ در عراق هزار ازدها غسل می‌نوشند/ از شکوفه‌ای که فرات به بار آورده/ و من پژواک صدایم را می‌شنوم/ که در خلیج طنین می‌افکند/ باران/ باران/ در هر قطره باران/ در هر شکوفه سرخ و زرد/ و هر قطره اشک گرسنگان و برهنگان/ و هر قطره از خون بردگان که می‌ریزد/ تبسمی به انتظار لبخندی دیگر است/ که بر لبهای کودکی نقش می‌بندد/ در فردایی جوان که زندگی می‌بخشد/ و باران همچنان می‌بارد.

شاعر در کشور خود به جای فریاد زدن، پژواک صدایی را می‌شنود که باران را ندا می‌دهد و تأکید می‌کند که هر خون ریخته شده، چون لبخندی است در انتظار لبخندی جدید در جهانی که بعد از این خواهد آمد و تعبیر «عالم الغد نوعی خوش‌بینی و ایمان به از بین رفتن ظلم است» (ابوحاقه، ۱۹۷۹: ۴۱۱). باران در قسمت پایانی می‌تواند دارای بار مثبت باشد؛ زیرا شاعر، باریدن آن را برای همیشه متصور می‌شود و آن را با فعل مضارع بیان می‌کند. از طرفی، السیاب اعتقاد دارد که ظلم، علاوه بر عراق باید در تمام جهان از بین برود؛ پس، باران عذاب، همواره بر سر ظالمان خواهد بارید و اینگونه به ظالمان در جهان هشدار می‌دهد که «سیهطل المطر» (غالی، ۲۰۱۲: ۱۲۷ و ۱۲۸).

ترسیم جامعه ظلمت‌زده و مبارزه با بی‌هویتی و غفلت مردم

در ادبیات پایداری ملت‌ها، لبه تیز حمله‌گاه متوجه کسانی است که در غربت و دور از وطن زندگی می‌کنند یا به دنیا می‌آیند و کم‌کم حساسیتهای ملی آنان رنگ می‌بازد و رنگ بیگانه به خویش می‌گیرند. در ادبیات دفاع مقدس، هم در سالهای جنگ تحمیلی و هم در سالهای پس از پایان جنگ موضوع فراموشی ارزشها و بی‌دردی و غفلت، محور و موضوع بسیاری از داستانها، سروده‌ها و نوشته‌ها قرار می‌گرفت (سنگری، ۱۳۸۹: ۷۹).

سلمان هراتی در بیان بی‌دردیها، ثروت‌اندوزیها، محافظه‌کاریها و سیاست‌بازیهای شیطنت‌آمیز خودی و بیگانه با زبانی طنزآمیز از پیشتانان بود. او، سخنان نیشدار قابل توجهی را با زبان چالاک و جسور خویش برای اصلاح جامعه و رهنمونی افراد و

تیپهای هنجارستیز و متظاهر به سوی نیکی و زیبایی بازگو کرده است. گاه تندزبانی او به سروده‌هایی سرشار از خشم و خروشی توفنده بدل می‌شود که خانه به ناروا بناشده ستم را از بیخ و بن به لرزه در می‌آورد تا بر ویرانه‌های کژیها بنای درست و استوار حقیقت‌خواهی، عدالت‌جویی و سلامت جامعه انسانی قامت برافرازد (خادمی‌کولایی، ۱۳۸۵: ۱۵۱ و ۱۵۲).

سوءاستفاده‌ها و بی‌اعتنایی مرفهان بی‌درد، نسبت به دستاوردهای جنگ، قدرت یافتن صاحبان زر و سیم، بی‌توجهی به طبقات محروم، رواج تملق و چاپلوسی، از یاد رفتن ایثار و مجاهدتهای دلیرمردان جبهه حق و بی‌اعتنایی به آنها از درونمایه‌های شعر شاعران انقلاب و جنگ است. سلمان در شعر سپید «هزاره آوار» اعتراض و انتقاد خود را نسبت به بی‌دردان جامعه، اختصاص داده است و تقابل دو نوع زندگی، یکی، آنهایی که غرق کثافتند؛ در لجنزار غوطه می‌خورند و دیگری کسانی که با فقر و صفا تنها خدا را دارند (کریمی‌لاریمی، ۱۳۸۸: ۲۲۲).

آنگاه که گروه‌هایی از مردم منافع خود را در دور بودن از صحنه‌های جنگ می‌بینند، وظیفه شاعر مقاومت است که انسانها را با ضربه‌ای محکم و طعن‌آمیز از خواب بیدار کند. سلمان هراتی در شعر سپید «ترانه‌های بعثت سبز» این رسالت را انجام می‌دهد و با طنز و طعنه از رواج دنیاطلبی و زرپرستان پستونشین با زبان صریح و ساده انتقاد می‌کند: وقتی جنوب را بمباران می‌کردند/ تو در ویلای شمالی‌ات/ برای حل کدام جدول بغرنج/ از پنجره به دریا خیره شده بودی؟ (هراتی، ۱۳۸۸ الف: ۴۴)

شاعر نگاهی قهرآمیز به صاحبان ثروتهای بادآورده‌ای دارد که امام خمینی (ره) از آنها به مرفهان بی‌درد تعبیر می‌کند؛ مثلاً در شعر «یک قلم ناسزا نثار محتکر قریه‌ای الی الله» محتکر را از آن جهت مذمت می‌کند و او را مانند سکه‌های طاغوتی، آمیزه‌ای از شاه و شغال می‌داند که مانع حضور حماسی مردم در جبهه است:

قلب تو ای پستونشین حقیر/ قلب تو مثل سکه‌های زمان طاغوت است/ یک روی آن به عکس شاه مزین است/ و روی دیگر آن عکس یک شغال/ تو تلفیقی از شاه و شغالی/ این سکه دیگر رایج نیست/ و آخرین مهلتش پریروز بود/ سرانجام تو هم نزدیک است/ چرا که ما پشتمان از حضور مردم گرم است (هراتی، ۱۳۸۸ الف: ۷۶)؛
(خوشه‌چرخ‌آرانی، ۱۳۹۳: ۷).

سلمان هراتی در سنگر شعر ایستاده، و مدام در مراقبت است تا سنگ‌اندازان فراروی



انقلاب را با سنگ کلمات، نشانه رود و سر و سینه روح تهی از نوع دوستی آنان را زخم زند. مخاطب شعر اعتراض او، زورگویان و زراندوزانی هستند که بی توجه به مفاهیم و ارزشهای انقلاب در فکر مطامع خویش هستند. او از این که کسانی بدون هیچ گونه توجهی به ارزشهای انقلاب و رسالت شهیدان در پی آسایش و عاقبت خویش هستند، لب به اعتراض می‌گشاید، زبان وی گاه لحن طعنه و کنایه به خود می‌گیرد (شفیعی، ۱۳۸۷: ۹۳-۱۰۶).

سلمان در شعر «زمزمه جویبار»، که حالت گفتگو دارد از اینکه خدیجه با دادن دو شهید از شدت تنگ‌عیشی حتی قادر نیست به زیارت امام رضا(ع) برود، اما شهلا ضمن نادیده انگاشتن هنجارها و رسوم انقلاب هر ماه برای خرید به اروپا می‌رود، بسیار آزرده و ناخرسند است (کریمی‌لاریمی، ۱۳۸۸: ۱۱۹ و ۱۲۰).

چرا خدیجه گریه نکند/ در حالی که او ما را/ به اندازه دو باغ گل سرخ/ به بهار نزدیکتر کرده است/ با تحمل دو داغ به اندازه دو طلوع/ صبح ظهور را جلو انداخته است/ اما هنوز حق با شهلاست/ شهلا چه گلی به سر بهار زده است؟/ که این همه زبانش دراز است/ و جرأت می‌کند/ اسم خیابانها را عوضی بگوید (هراتی، ۱۳۶۸: ۱۵). او به عنوان مصلح اجتماعی و به عنوان ناظری مسئول و متعهد با زبانی کنایه‌آمیز، مواضع خود را نسبت به نابرابریها و بی‌عدالتیهایی که حتی پس از انقلاب ادامه پیدا کرده بود، ساده، شفاف و به زیبایی هر چه بهتر بیان می‌کند. این شعر سلمان، زورگویان و زراندوزان را مورد خطاب قرار می‌دهد که بدون توجه به مفاهیم و ارزشهای انقلاب در پی منافع خویش هستند:

چرا سهم عبدالله/ جریب‌جریب زحمت است و حسرت/ و سهم ناصرخان/ هکتار محصول است و استراحت؟/ ما در مقابل امریکا ایستاده‌ایم/ اما چرا هنوز کیومرث خان خورش می‌رود/ عبدالله باداس/ هر شب چند خوک سر مزرعه می‌کشد/ اما وقتی ارباب می‌آید، مجبور است تعظیم کند/ چرا عبدالله مجبور است به این خوک تعظیم کند؟/ مگر ارباب از دماغ فیل افتاده است (همان، ۱۶).

در این شعر سلمان: «ای مقتدای آبهای آشوب/ در روزگار جسارت مرداب/ و گستاخی قارچهای مسموم/ طوفان آخرینی/ که بر گستره خاک خواهد گذشت» (هراتی، ۱۳۸۸ الف: ۲۲). منظور از «جسارت مرداب» حکومت حاکمان فاسد و ظالم بر

زمین است و منظور از «گستاخی قارچهای مسموم» هتک حرمت به مقدّسات اسلامی توسط برخی از فرقه‌های گمراه در عصر شاعر می‌باشد. هراتی در شعر «زمستان قرن بیستم» در توصیف جامعه امروز خود و اعتراض به آن، چنین می‌گوید:

و امروز بازنشسته‌ای فرتوت / در پارکهای سرانجام / از کار افتاده‌ای مستأصل / که خمیدگی قامت وحشتناکش را / با عصایی جبران می‌کند / من از اهالی جهان سومم / و با تو با زبان تفنگ سخن می‌گویم / فردا را روشتر از سحر حدس می‌زنم / که خنده‌دارتر از مرگ نمرود / به نیش پشه‌ای فروخواهی ریخت (هراتی، ۱۳۸۸، ب: ۲۱۹ و ۲۲۰).

او در شعر «هزاره آوار» ترکیب «شب‌نشین» را با مفاهیم مردم دچار خفقان، اهل بدی و گناه، افرادی که تحت ظلم و ستم هستند و انسانهای غفلت‌زده و گمراه چنین به کار برده است:

آی شمایان شب‌نشین / که نغمه قبیحی / به خوش رقصیتان وا می‌دارد / و تنتان / گرم مستی جرعه بدبویی است / که خوکهای خوش‌سلیقه / در آن تف کرده‌اند (هراتی، ۱۳۸۸، الف: ۴۷).

شعر سپید «پاسخ یک نامه» هراتی در پاسخ به کسانی است که در کوران حوادث خود را به آن سوی آب رسانده‌اند و با مفاخره و مباحثات به اینسومانگان به شکلی موزیانه دهن‌کجی می‌کنند؛ شادیه‌ها و تمتعات حقیر و بی‌عمق خود را به شکلی اغراق‌آمیز به رخ آنان می‌کشند و برحقانیت خود در گریز از وطن پای می‌فشرند: تعارف کردی دوستان داری / در نامه‌ای / در پاکتی که به تمبری از / آسمان‌خراشهای واشنگتن / آلوده بود (هراتی، ۱۳۸۸، ب: ۱۷۰).

هراتی همواره پیکان اتهام را رو به خود می‌گیرد و آنگاه که در مورد مسائل جامعه‌اش به نظاره می‌نشیند، دنیای بیرون از جامعه‌اش را مورد اتهام قرار نمی‌دهد. او گزنده‌ترین انتقادات اجتماعی خود را با هنرمندی بیان می‌کند؛ هر چند خود را از جامعه بیرون نمی‌داند؛ اما با جسارت هنرمندانه‌ای به نقد وضع موجود می‌پردازد و می‌پندارد که فرد فرد افراد جامعه در اصلاح وضعیت، موظف و مسئول هستند:

زمستانی دراز را / با گریه و خون کشتیم / با دامن گل سرخ / آمدیم / تازه بهار را برگ می‌زدیم / و تبسم را / در کار شکفتن بودیم / ما بودیم و سرآغاز یک بهار / ... تا



نخستین برف بارید/ برفی که بومی بود/ ما ظنین شدیم/ بیرون آفتابی را/ دستهامان را
 در جیب فرو بردیم/ و به خویشتن بستیم/ تهمت سردی را/ زردی را/ نامردی را/
 آینه حجم تأیید بود/ و سادگی و صداقت/ در آینه لبخند می‌زند/ گفتیم: بهار و
 برف؟/ نه، نه/ ما چنین بودیم/ اما بیرون/ در بستر برفی یخ می‌بست/ ما ابر را ندیدیم/
 آن ابرهای سیاه را/ و امروز/ ماییم و تراکم برفهای بومی... (هراتی، ۱۳۶۸: ۴۱ و ۴۲).

بدر شاکر السیاب هم از غفلت و ذلت‌پذیری مردم گلاویه می‌کند و با تعبیر گوناگون
 در جای جای این قصیده، قصد آگاه کردن مردم را دارد؛ چنانکه در این قصیده به طور
 پراکنده برخی دیگر از محورهای ادبیات پایداری را می‌توان دید که مشابه آن در اشعار
 سلمان هراتی بیان شد؛ مثل ترسیم چهره رنج‌کشیده و مظلوم مردم، دعوت به مبارزه،
 مبارزه با بی‌هویتی و غفلت مردم و اعتراض به وضع موجود از جمله این موارد این
 بخش از قصیده است:

و فی العراق جوع/ و یتثر الغلالَ فیهِ موسمُ الحصاد/ لِتشیعِ الغِربانِ و الجراد/ و تطحن
 الشَّوآنَ و الحَجَرَ/ رَحیَّ تَدور فی الحقول... حولها بشر/ مطر.../ مطر.../ مطر... و کم
 ذرفنا لیلَةَ الریحیلِ مِن دُموع/ ثمَّ اعتَلَلنا - خَوْفَ أَنْ نُلامَ - بالمطر.../ مطر.../ مطر... و
 مُنذُ أَنْ کُنَّا صِغاراً، کانت السماءُ تَغیم فی الشتاء/ و یَهطلُ المطرُ/ و کلَّ عام - حین
 یُعشِب الثَّری - نَجوع/ ما مرَّعاًمَ و العراق لیس فیهِ جوع/ مطر.../ مطر.../ مطر...
 (السیاب، ۲۰۰۰: ۲۵۵ و ۲۵۶).

ترجمه: گرسنگی بر عراق حاکم است / حال اینکه هنگام درو، محصول و غله فراوان
 است / تا آنجا که کلاغها و ملخها سیر می‌خورند / اما آسیاب جز سنگ و کاه برای آرد
 کردن چیزی ندارد / آسیاب در مزارع می‌چرخد و آدمیان پیرامون آن / و همه در
 آرزوی نزول باران / باران / باران / چه اشکها که نریختیم شب کوچ / و از ترس ملامت
 باران را بهانه آوردیم / باران / باران / از آن زمان که خردسال بودیم آسمان / در زمستان
 با ابر چهره در هم کشیده / باران می‌باریده / و هر سال آنگاه که زمین سرسبز
 می‌گردد، ما گرسنه‌ایم / هیچ سالی نمی‌گذرد که در عراق گرسنگی فرمانروایی نکند /
 باران / باران / باران.

شاعر در این بخش به ترسیم جامعه عراق و وضعیتی می‌پردازد که مملو از فقر و
 گرسنگی است و مردم زمانش را آگاه می‌کند که حتی اگر باران بیارد، ولی مردم،
 خودشان برای رسیدن به پیروزی تلاش نکنند و با مبارزان یکی نشوند، حاصل باران
 برای کلاغها و ملخهای (ظالمان) سودجو خواهد بود و نه مردم و عامل اصلی این

گرسنگی، که نمادی از عدم آزادی و آزادگی است، خود مردم هستند و تا ارادهٔ انسانها برای برانداختن ظلم و کفر وجود نداشته باشد، تقدیر آنان را همان ظلم و استعمار رقم می‌زند. شاعر اعتقاد دارد که باران همیشه وجود داشته حتی در زمان کودکی هم باران بسیار می‌باریده؛ ولی همواره گرسنگی در عراق با وجود سرسبزی زمین بر گروه ستم‌دیده سایه می‌افکنده و این گرسنگی وحشتناک برای به هلاکت رساندن انسانها به انتظار می‌نشسته است و به عبارتی دیگر حقی که غصب شده و خونی که ریخته شده بی‌جواب مانده است. السیاب به قدرت آدمی در استمرار رویارویی و تغییر خاستگاه‌ها، خوش‌بین است و تلاش می‌کند تا انسان عراقی باور کند که می‌تواند بر تقدیر پیروز شود و نیز در مقابل سرنوشتش مسئول است. کلاغ رمز زشتی و بدی و دزدی و ملخ رمز خرابی و نابودی و آفات است. امکانات و غذا در عراق موجود است ولی ظلم و ستم حاکم بر مردم آنها را از دستیابی به آن باز می‌دارد و مزدوران دیکتاتور در مزارع و وسط روستاها و شهرها آسیابهایی علم کرده‌اند که به جای گندم انقلابیون و معترضان را که سخت‌تر از سنگها هستند، آسیاب می‌کنند. شاعر از آفات و انحرافات موجود در راه انقلاب اظهار نگرانی می‌کند؛ امید و آرزویش به تغییر، یأس مبدل می‌شود (ناظمیان، ۱۳۸۷: ۲۱؛ رسول‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۶)؛ همچنین در این بخش از شعر به ترسیم جامعهٔ ظلمت‌زده می‌پردازد:

كَأَنَّ صَيَادًا حَزِينًا يَجْمَعُ الشَّبَاكُ / وَيَلْعَنُ الْمِيَاءَ وَالْقَدْرَ / وَيَثُرُ الْفَنَاءَ حَيْثُ يَأْفُلُ الْقَمَرُ /
مطر.../مطر... (السیاب، ۲۰۰۰: ۲۵۴). ترجمه: گویی ماهیگیری غمگین دام برمی‌گیرد/ و
آب و سرنوشت را لعنت می‌کند/ و با افول ماه ترانه‌ای سر می‌دهد/ باران/ باران.
ماهیگیر، نمادی از انسانی عراقی است و حزن و اندوه ناشی از نارضایتی از وضع موجود در عمق جان او شعله می‌کشد و قدر و سرنوشت، همان دشمن است که ماهیگیر او را لعنت می‌کند. شاعر به طور نامحسوس به عالم مردگان اشاره دارد و معتقد است تا زمانی که ماهیگیر از اعماق دریا، که جهان ظالمان است، روزیش را طلب کند، چیزی به دست نخواهد آورد. ماهیگیر خود شاعر است که تورش را با هزار امید و آرزو به دریا می‌اندازد که عدالت و سرسبزی و تولد صید کند ولی جز ناامیدی و بدبختی و شکست صید نمی‌کند (ناظمیان، ۱۳۸۷: ۱۹).

طرح نمادها و اسطوره‌های ملی و تاریخی

السیاب از رمز به عنوان ابزاری برای آنچه بیان صریح از گفتن آن ناتوان است، استفاده

می‌کند و از اسطوره‌های شرقی و غربی، بسیار بهره جسته است. السیاب از ظالمان با نماد افعی، کلاغ و ملخ یاد می‌کند؛ مانند این بخش از شعر او: «و فی العراق ألف أفعی تشرب الرحیق» و «لتشبع الغربان و الجراد».

در شعر سلمان خفّاش نماد افرادی است که از پذیرش حق سرباز می‌زنند؛ افرادی که چشم دیدن حقیقت را ندارند؛ انسانهای رذل و پست، گمراهان و جاهلان، بویژه نماد سردمداران رژیم ظلم و ستم:

«شگفتا/ در بیکران آفتاب خیز ما/ مگر پشت تاریکی دلها تان/ پنهان مانده باشید/ هیچ خفّاشی/ قلمرو آفتاب را در نمی‌نوردد/ جز به سرانجامی بد» (هراتی، ۱۳۸۸: ۱۷۵).

السیاب از آذرخش و تندباد به عنوان نماد مبارزان یاد می‌کند؛ «أکادُ أسمعُ العراقَ یذخرُ الرعود/ و یخزنُ البروقَ فی السهول و الجبال» و سلمان در شعر «هوای باغ» به توصیف رزمندگانی می‌پردازد که مردانه به کمک انقلاب و رهبر آمده‌اند و با این «شب ظلمانی» مبارزه می‌کنند:

«سبزند که از هوای باغ آمده‌اند/ سرخند که از کویر داغ آمده‌اند/ در اوج تراکم شب ظلمانی/ مردانه به یاری چراغ آمده‌اند» (هراتی، ۱۳۶۸: ۹۴).

السیاب خلیج را نمادی از عراق می‌داند و با او نجوا می‌کند و برای ترسیم بد فرجامی عمل ظلم و ظالم از قوم ثمود یاد کرده است؛ «لم تترك الرياحُ من ثمود/ فی الوادین أثر» و سلمان هم از فرعون و نمرود نام برده است.

نتیجه‌گیری

ادبیات پایداری تصویرگر دفاع و مبارزه در برابر استبداد و تجاوز است. سلمان هراتی و بدر شاکر السیاب در حوزه شاخصهای ادبیات پایداری شعر سروده‌اند و مضمونهای تأملی همسانی را می‌توان در آثار آنها پیدا کرد.

بدر شاکر السیاب ویژگیها و درونمایه‌های ادبیات پایداری را در قصیده «أنشودة المطر» خویش بازتاب داده و به وطن و زادگاه خویش عشق ورزیده است. وطن برای السیاب به منزله مادر دوم است که همواره آرزوی بازگشت به آغوشش را دارد و ضمن بیان احساس نگرانی و اندوه نسبت به آن به آینده آن همچنان امیدوار مانده است و در خلال ابیات این شعر حسن مسئولیت‌پذیری مردم را به آنان یادآور شده و به بدفرجامی

ظلم و کار ظالم اشاره کرده است. السیاب، عدم آزادی، فقر و گرسنگی وطن را به تصویر می‌کشد و بر لزوم اراده مردم سرزمینش تأکید می‌ورزد.

سلمان، وطن را چون معشوق خویش دوست می‌دارد و این عشق را با حسن‌ملی و دینی در هم می‌آمیزد و وطن را به مظاهر طبیعت مانند می‌کند و با آن سخن می‌گوید و سادگی و ایستادگی را می‌ستاید و به آینده سرزمین خویش خوش‌بین است و آن را با عدالت موعود پیوند می‌دهد و با زبانی صریح از نابرابریها و غفلت مردم انتقاد کرده است. او نوید آینده‌ای روشن و درخشان را می‌دهد و به کسانی که دور از وطن، حسن‌میهن دوستی را به فراموشی می‌سپارند، اعتراض می‌کند و رفاه‌زدگی و غفلت را نکوهش می‌کند و فرد فرد جامعه را مسئول تعیین سرنوشت جامعه می‌داند.

هر دو شاعر و البته بدرشاگرد سیاب بیشتر از نماد و رمز در بیان افکار و مضمونهای خویش بهره برده‌اند و هر دو وطن خود را عاشقانه به تصویر می‌کشند و با غفلت و رفاه‌طلبی به ستیز می‌پردازند و هر دو شاعر در انعکاس مظاهر ظلم و فساد و مقاومت مردم نقش بارزی بر عهده داشته‌اند. بدرشاگرد سیاب و سلمان هراتی هر دو وطن را چون معشوق خویش دوست داشته‌اند و به آینده آن امیدوار هستند و سلمان این امید را با اعتقاد به تحقق عدالت موعود در هم می‌آمیزد. هر دو مردم را از غفلت و بی‌هویتی و ظلم‌پذیری نهی کرده‌اند و سلمان در اشاره به غفلت مردم صریح‌تر و تندتر بوده است. این دو شاعر برای بیان افکار خویش به رمز و نماد پناه برده‌اند که این مسأله در اشعار بدرشاگرد سیاب از پیچیدگی بیشتری برخوردار است.

منابع

- القرآن الکریم.
- ابوحاقه، احمد؛ الالتزام فی الشعر العربی؛ ط ۱، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۹.
- السیاب، بدرشاگرد؛ الأعمال الشعریة الكاملة؛ الطبعة الثالثة، بغداد: دارالحریة للطباعة و النشر، ۲۰۰۰.
- خادمی کولایی، مهدی؛ آشنای شالیزار (پژوهش در زندگی و شعر سلمان هراتی)؛ ساری: شفلین، ۱۳۸۵.
- خوشه‌چرخ‌آرانی، علی؛ روزنامه کیهان، ش ۲۰۷۸۲، ۱۳۹۳/۳/۴، ص ۷ (ادب و هنر).
- رجائی، نجمه؛ اسطوره‌های رهایی: تحلیل روانشناسانه اسطوره در شعر عربی معاصر؛ مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۱.



- رسول‌نیا، امیرحسین و آقاجانی، مریم؛ مبارزه و پایداری در شعر بدر شاکر السیاب (با تکیه بر شعر «انثوده المطر»): نشریه ادبیات پایداری دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش هشتم، س چهارم، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۵۱ - ۷۲.
- سنگری، محمدرضا؛ ادبیات دفاع مقدس؛ تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، ۱۳۸۹.
- شفیعی، سیدضیاءالدین؛ خواب گل سرخ؛ تهران: هنر رسانه اردیبهشت، ۱۳۸۷.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ شعر معاصر عرب؛ تهران: توس، ۱۳۵۹.
- شکری، غالی؛ ادب مقاومت؛ ترجمه محمدحسین روحانی؛ تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.
- عباس، احسان؛ بدر شاکر السیاب: درسه فی حیاته و شعره؛ الطبعة السادسة، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۱۹۹۲.
- غالی، محمدمهدی؛ الخطاب الشعری المعاصر؛ جامعه بنها، ۲۰۱۲.
- کاظمی، محمدکاظم؛ ده شاعر انقلاب؛ ج دوم، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۰.
- کریمی لاری، رضا؛ تحلیل غزلهای سلمان هراتی؛ رشد آموزش زبان و ادب فارسی ویژه ادبیات معاصر و انقلاب، ش ۹۶، زمستان ۱۳۸۹، ص ۴۳-۳۷.
- کریمی لاری، رضا؛ جلوه‌های ادبیات پایداری در سروده‌های شاعران مازندرانی؛ ساری: مرکز انتشارات توسعه علوم، ۱۳۸۸.
- کمال‌زکی، احمد؛ دراسات فی النقد الأدبی؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۹۱.
- کفانی، غسان؛ أبعاد و مواقف من الأدب المقاومة الفلسطينية؛ مجلة الآداب، العدد الرابع، بیروت، ۱۹۶۸.
- مکارمی‌نیا، علی؛ بررسی شعر دفاع مقدس؛ تهران: ترفند، ۱۳۸۳.
- ناظمیان، رضا؛ متون نظم و نثر معاصر ۲؛ تهران: دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۸۷.
- هراتی، سلمان؛ آب در سماور کهنه، چ سوم، تهران: نشر تکا، ب ۱۳۸۸.
- _____؛ از آسمان سبز؛ دوم، تهران: سوره مهر، الف ۱۳۸۸.
- _____؛ دری به خانه خورشید؛ تهران: سروش، ۱۳۶۸.